

# پی آواز حقیقت بدویم

## بررسی جامعه‌شناختی سهراب سپهری (هشت کتاب)

\* عباس رحیم بختیاری، گروه زبان و ادبیات فارسی استان اصفهان

### چکیده:

نویسنده در پاسخ به منتقدانی که سپهری و آثارش را فاقد هرگونه طنز و نقد اجتماعی می‌دانند، کوشیده است تا استاد به نمونه‌ای از آبیانس وی را صاحب‌درد و متعهد به موضوعات اجتماعی معرفی کند.

طنز تند اجتماعی  
عرفان، هشت کتاب

ژوبشگاه علوم انسانی و مطالعات فرهنگی

[شرق اندوه]، می‌بینیم که سپهری اندک‌اندک به راه افتاده، و اگرچه هنوز ترجیح می‌دهد چشم خود را به رگم انسان، و پلیدی‌های زمانه، ولای و لجنی که بر چهره‌ی انسانیت پاشیده شده، ببندد، اما زبان نرم و زیبایی خود را یافته است. «علی رضاطبایی»

«...می‌دانید؟ زورم می‌آید آن عرفان نابه‌هنگام را باور کنم. سر آدم‌های بی‌گناه را لب حوض می‌برند و من دو قدم پایین‌تر بایستم و توصیه کنم که «آب را گل نکنید» - احمد شاملو»

\*\*\*

کسی در شاعری‌اش تردید داشت، اما بسیاری از این که زندگی اجتماعی و حوادث محیط و دردهای خود را این اندازه کم در آثار او می‌دیدند، گله داشتند. «حسین معصومی همدانی»

«شاید مهم‌ترین دلیلی را که محتوای شعر سپهری، به رگم گستردگی تأثیر سبک و زبان او، هیچ واکنش و پژواک مهمی بر نینگیخت، بتوان در این دانست که عناصر اصلی اندیشه‌ی سپهری، پیوندی با مسائل جامعه نداشتند و نه علیه و نه له آن حرفی نمی‌گفتند. «فرج سرکوهی»

«و سرانجام، در صفحات آخر این دفتر

پافشاری روح زیباطلب و ماورانگر سپهری بر روی خصیصه‌ی اصلی شعر و نگاهش، یعنی عرفان موجب شده اکثر منتقدان آثارش وی را از رگه‌های طنز و نقد اجتماعی، آرام یا تند، برکنار بدانند. از دید این منتقدان، نگاه سهراب سپهری به اوضاع اجتماعی این چنین است:

«ویژگی شعر سپهری همین گسستگی از عوالم بیرون و پیوستگی مستقیم با عوالم درون است» - داریوش آشوری<sup>۱</sup>

«...سپهری شاعری نبود که به مناسبت‌های خاص فردی یا اجتماعی شعر بسراید. در زمان زندگی او، هر چند کم‌تر



مشکلات و دردها خبیر دارد، آن‌ها را می‌شناسد و با گونه‌هایی که در گذر ستم، تر می‌شوند و بمب‌هایی که چونان باران و هستی تب‌زده‌ی انسان معاصر می‌رسد، آشناست.

۱۰

دکتر شمیسا از قول الیوت می‌نویسد:  
 «هر هنرمند بزرگ یک اثر اصلی دارد و همه‌ی آثار دیگر او در جهت توضیح و تبیین آن است»<sup>۱۱</sup> البته شاید این نظریه تا حدی با دیدگاه‌های سهراب سپهری رابطه‌ی مستقیم نداشته باشد زیرا عمده‌ی دید و نظر سپهری حول عرفان، طبیعت، لذت‌های ماندگار روحی و عشق به حیات ماندگار می‌چرخد:  
 «بر لب مردایی، پاره‌ی لبخند تو بر روی لجن دیدم، رفتم به نماز»<sup>۱۲</sup> - قطعه‌ی و شکستم، و دویدم، و فتادم.

«دریا کنار از صدف‌های تهی پوشیده است.

جویندگان مروارید، به کرانه‌های دیگر رفته‌اند»<sup>۱۳</sup> - قطعه‌ی راه‌واره.

«در این اتاق تهی پیکر انسان مه‌آلود!

نگاهت به حلقه‌ی کدام در آویخته؟»<sup>۱۴</sup> - قطعه‌ی لولوی شیشه‌ها.

«من گره خواهم زد، چشمان را با خورشید، دل‌ها را با عشق، سایه‌ها را با آب، شاخه‌ها را با باد»<sup>۱۵</sup> - قطعه‌ی و پیامی در راه.

«کار ما شاید این است

که میان گل نیلوفر و قرن

پی‌آواز حقیقت بدویم.»<sup>۱۶</sup> - کتاب

صدای پای آب.

مثل یک در به روی هبوط گلابی  
 در این عصر معراج فولاد...» - اسماعیل نوری علاء

«سپهری با همه فرق دارد. دنیای فکری و حسی او برای من جالب‌ترین دنیاهاست. او از شهر و زمان و مردم خاصی صحبت نمی‌کند. او از انسان و زندگی حرف می‌زند و به همین دلیل وسیع است» - فروغ فرخزاد

«دکتر اسماعیل حاکمی با اشاره به برخی از مصراع‌های قطعه‌ی «به باغ همسفران» می‌نویسد: «در این شعر، سپهری چنان سخن می‌گوید که پیداست تا حدودی از

اگرچه سپهری را اشراف‌زاده‌ی بودایی نیز لقب داده‌اند (طلا در مس)<sup>۱۷</sup> اما با وجود این توصیفات، منتقدانی هم هستند که با اشراف کامل بر «هشت کتاب» و دو کتاب منشور او، «اطاق آبی» و «هنوز در سفرم»<sup>۱۸</sup>، با دیدی جز این، به نگاه و بیان اجتماعی سپهری نظر داشته باشند:

«در همین دوره است [دوره‌ی سوم - کتاب حجم سبز] که با وقوف شاعر به حوادث جهان پیرامونش آشنا می‌شویم و روش او را در روبه‌رو شدن با این حوادث درمی‌یابیم:

«مرا باز کن

مرد، نوشتم: پاسبان‌ها همه شاعر بودند. حضور فاجعه، آبی دنیا را تلطیف کرده بود. فاجعه آن طرف سکه بود و گرنه من می‌دانستم و می‌دانم که پاسبان‌ها شاعر نیستند... در تاریکی آن قدر مانده‌ام که از روشنی حرف بزنم... ولی نخواهید که این آگاهی، خودش را عریان نشان دهد. دنیای ما دچار

گای دیدم سیر / مسجندی دور از آب / سربالین ققیهی نوید، کوزه‌ای دیدم لبریز سوال / قاطری دیدم بارش «انشا» / اشتری دیدم بارش سید خالی «پند و امثال» / عارفی دیدم بارش «تنناها یا هو» / من قطاری دیدم، فقه می‌برد و چه سنگین می‌رفت / من قطاری دیدم، که سیاست

و از این نمونه، چه بسیار جمله‌ها و قطعه‌ها می‌توان یافت که همگی از عرفان شرقی و روح منزلت‌جوی سپهری حکایت دارند؛ و پرداختن به آن‌ها جایگاه و زمان دیگری می‌طلبید، اما در کنار این محور اصلی، یعنی عرفان، محوری فرعی را می‌توان یافت که جدای از محور اصلی نیست. زیرا نگاه اصلی سهراب به انسان است و عرفان و اجتماع یعنی معنویت و مادیت، اگر به هم آمیخته نباشند اما در رسیدن به منزل و مقصود مکمل یکدیگرند و سهراب خلاف دیدگاه منتقدانی که قبلاً گذشت، توانسته است در حد خود از عهده‌ی این رسالت برآید. اما به جهت روشن شدن منظور، به اختصار به برخی از دیدگاه‌های سپهری می‌پردازیم که آموزه‌ای از بیان طنزآمیز و نگاه اجتماعی اوست:

دلت و پستی انسان را  
این گونه نشان می‌دهد: «ماندیم  
در برابر هیچ، پس نماز مادر را  
نشکیم...» «نزدیک ما شب بی‌دردی  
است، دوری کنیم»<sup>۱۶</sup> - قطعه‌ی آرامش  
ما، ماییم.

از کتاب صدای پای آب:  
«پدرم وقتی مرد، پاسبان‌ها همه شاعر  
بودند.

مرد بفال از من پرسید: چند من خربزه  
می‌خواهی؟  
من از او پرسیدم: دل خوش سیری  
چند؟<sup>۱۷</sup>

سپهری در توضیح این جمله در یادداشت‌هایش می‌نویسد: «روی زمین میلیون‌ها گرسنه است. کاش نبود ولی وجود گرسنگی، شقایق را شدیدتر می‌کند... یادم هست در بنارس میان مرده‌ها و بیماران و گداها از تماشای یک بنای قدیمی دچار ستایش ارگانیک شده بودم... وقتی که پدرم

استحالی مداوم است. من هزارها گرسنه در خاک هند دیده‌ام. و هیچ وقت از گرسنگی حرف نزده‌ام. نه، هیچ وقت. ولی هر وقت رفته‌ام از گلی حرف بزنم دهانم گس شده است. گرسنگی هندی سبک دهانم را عوض کرده است و من دین خود را ادا کرده‌ام.»<sup>۱۸</sup>  
دکتر شمیسا در توضیح و تبیین بند بالا می‌نویسد: «در این یادداشت مهم دو نکته است: یکی این که می‌گوید [سپهری] عکس‌العمل من در مقابل زشتی، وصف زیبایی است: «وجود گرسنگی، شقایق را شدیدتر می‌کند.» و دوم این که می‌گوید بیان من غیر مستقیم است: «ولی نخواهید که این آگاهی خودش را عریان نشان دهد.»<sup>۱۹</sup>  
و از همین مأخذ: «در چراگاه نصیحت»

می‌برد (و چه خالی می‌رفت)... پله‌هایی که به گلخانه‌ی شهوت می‌رفت / پله‌هایی که به سردابه‌ی الکلی می‌رفت... گل فروشی، گل‌هایش را می‌کرد حراج /... پسری سنگ به دیوار دبستان می‌زد / کودکی هستی زردآلورا، روی سجاده‌ی بی‌رنگ پدر تفت می‌کرد... چرخ یک گاری در حسرت و اماندن اسب / اسب در حسرت خوابیدن گاریچی، / مرد گاریچی در حسرت مرگ /... جنگ «نازی‌ها» با ساقه‌ی ناز / جنگ طوطی و فصاحت با هم / جنگ پیشانی با سردی مهر / حمله‌ی دسته‌ی سنجاقک، به صف کارگر «لوله‌کشی» / حمله‌ی هنگ سیاه قلم‌نی به حروف سربی / حمله‌ی واژه به فک شاعر /... فتح یک شهر به دست سه

آموزش زبان  
و ادب فارسی

→ نوبت بیستم  
→ شماره ۲  
→ زمستان ۱۳۸۵

چهار اسب سوار چویی... قتل مهتاب به فرمان نشون. / قتل یک بید به دست «دولت»... همه ی روی زمین پیدا بود: نظم در کوچی یونان می رفت. /... بیاد در گردنه ی خیبر، بافه ای از خس تاریخ به خاور می راند... من ندیدم دو صنوبر را با هم دشمن. / من ندیدم بیدی، سایه اش را بفرود به زمین.»<sup>۲۱</sup>

مأخذ دیگر: از کتاب مسافر:

«... و از تلاطم صنعت تمام سطح سفر / گرفته بود و سیاه / و بوی روغن می داد. /... و شاعران بزرگ / به برگ های مهاجر نماز می بردند. و از راه دور سفر، از میان آدم و آهن / به سمت جوهر پنهان زندگی می رفت.»<sup>۲۲</sup>

در بندهای زیرین از ناآگاهی و غفلت و صفت های دورویی (انار، سمبل دورویی است؛ دکتر شمیسا) و سطحی نگری و ادعا می گوید:

«... هر اناری رنگ خود را تا زمین پارسایان گسترش می داد. / بیسنش همشهریان، افسوس، / بر محیط رونق نازج ها خط مماسی بود. - قطعه ی صدای

دیدار... زیر بیدی بودیم. برگی از شاخه ی بالای سرم چیدم، گفتم: چشم را باز کنید، آینی از این بهتر می خواهید؟ / می شنیدم که به هم می گفتند: / سحر می داند، سحر! «قطعه ی سوره ی تماشا»

... چرا مردم نمی دانند / که لادن اتفاقی نیست، / نمی دانند در چشمان دم جنبانک امروز، برق آب های شط دیروز است؟ «قطعه ی آفتابی»

... کفش هایم کو؟ / چه کسی بود صدا زد: سهراب... / مادرم در خواب. / و منوچهر و پروانه، و شاید همه ی مردم شهر «قطعه ی ندای آغاز»

در قطعه ی «به باغ هم سفران» که اوج نگاه «جامعه شناسانه و طنزواره ی» سپهری است، می خوانیم:

«... در ابعاد این عصر خاموش (کنایه از قرن بیستم) / من از طعم تصنیف در متن ادراک یک کوچه تهاترم.

... من از سطح سیمانی قرن می ترسم. / بیا تا ترسم من از شهرهایی که خاک سیاشان چراگاه جرقیل است.

مرا باز کن مثل یک در به روی هیوط گلابی در این عصر معراج پولاد.

مرا خواب کن زیر یک شاخه دور از شب اصطکاک فلزات.

... حکایت کن از میمب هایی که من خواب بودم و افتاد.

حکایت کن از گونه هایی که من خواب بودم، و تر شد.

بگو چند مرغابی از روی دریا پریدند. / در آن گیر و داری که چرخ زره پوش از روی رویای کودک گذر داشت.

... بگو در بنادر چه اجناس معصومی از راه وارد شد.

چه علمی به موسیقی مثبت بوی باروت پی برد.

چه ادراکی از طعم مجهول نان در مذاق رسالت تراوید.»<sup>۲۳</sup>

مطالب و نمونه هایی که در بیان نگاه

اجتماعی و طنز در سخن سهراب سپهری عنوان گردید، تنها در گذار از هشت کتاب بود و من مطمئنم که با اشراف بیش تر و دقت تمام تر، بدون هیچ پیش داوری و جانبداری به این نتیجه خواهیم رسید که سپهری نویسنده ی بی دردی نیست که از روی اشراف زدگی مصائب و موضوعات اجتماعی را نادیده بگیرد.

منابع

۱. احسانی، احمدرضا (ترجمه). دن کیشوت، سروانتس، تلخیص رونالد ستورز، انتشارات توسن چاپ چهارم، ۱۳۶۹	۱۴. ایضاً، ص ۱۰۰	۱. باغ تنهایی، به کوشش حمید سیاهپوش، ص ۱۱
۲. براهنی، رضا، طلا در مس، چاپ دوم، ۱۳۴۷، انتشارات زمان	۱۵. ایضاً، ص ۳۳۹	۲. ایضاً، ص ۲۸
۳. جمال زاده، محمدعلی، یکی بود یکی نبود، تهران، انتشارات معرفت	۱۶. ایضاً، ص ۲۹۹	۳. ایضاً، ص ۱۰۳
۴. دانشور، سیمین (ترجمه)، باغ آلبالو، آنتوان جخوف، انتشارات نیل، چاپ دوم، زمستان ۶۲	۱۷. ایضاً، ص ۱۷۲	۴. ایضاً، ص ۱۷۹
۵. سووشون، انتشارات خوارزمی، تهران، ۱۳۸۰	۱۸. ایضاً، ص ۲۷۴	۵. ایضاً، ص ۲۶۴
۶. زاکانی، عبید، موش و گریه، به تصحیح محمدجعفر محجوب، نیویورک، ۱۳۷۵	۱۹. هنوز در سفرم به کوشش پریدخت سپهری، ص ۲۵	۶. رضا براهنی، ص ۱۱۵
۷. _____، رساله ی دلگشا، به تصحیح دکتر محمدجعفر محجوب، نیویورک، ۱۳۷۵	۲۰. نگاهی به سپهری، سیروس شمیسا، ص ۳۶۴	۷. به کوشش پریدخت سپهری
۸. سپهری، پریدخت، هنوز در سفرم، انتشارات فرزانه، تهران، ۱۳۸۰	۲۱. هشت کتاب، صص ۲۷۸ تا ۲۸۸	۸. باغ تنهایی، به کوشش حمید سیاهپوش، ص ۴۷
۹. سپهری، سهراب، هشت کتاب، کتابخانه ی طهوری، چاپ بیست و سوم، تابستان ۱۳۷۵	۲۲. ایضاً، ص ۳۱۸	۹. ایضاً، ص ۲۶۵
۱۰. سیاهپوش، حمید، باغ تنهایی، انتشارات نگاه، تهران، ۱۳۷۶	۲۳. ایضاً، صص ۳۹۴ تا ۳۹۷	۱۰. ایضاً، ص ۸۱
۱۱. شمیسا، سیروس، انوار ادبی، انتشارات باغ آینه، تهران، ۱۳۷۰		۱۱. نگاهی به سهراب سپهری - دکتر شمیسا، ص ۳۴، پاورقی
۱۲. _____، نگاهی به سهراب سپهری، انتشارات صدای معاصر، چاپ نهم، ۱۳۸۲		۱۲. هشت کتاب، ص ۲۵۷
۱۳. گلشیری، هوشنگ، شازده احتجاب، چاپ چهاردهم، نیلوفر، مراغه ای، زین العابدین، سیاحت نامه ابراهیم بیک هوشیار، هوشنگ (ترجمه)، گل هایی برای خانم هریس، پل گالیکو، انتشارات رسام، ۱۳۶۵		۱۳. ایضاً، ص ۱۸۶

## حکیده:

نویسنده با توجه به نام کتاب محمد بهمن بیگی، «بخارای رودکی» و «بخارای مولانا» را در دو عنوان شیفتگی «این سری» و «آن سری» آورده و دریافت‌ها و نامیات مولانا را بر گرفته از داستان صدر جهان در مثنوی - تبیین کرده است.

## بخارای رودکی

بخارای مولانا، شیفتگی  
«این سری»، شیفتگی  
«آن سری»، صدر جهان، سده‌ی  
صدر جهان، سالک و مرشد.

با خواندن کتاب «ایل من، بخارای من» از محمد بهمن بیگی، سؤالی در ذهن من نقش بست: «چه رابطه‌ای است بین ایل مؤلف کتاب و بخارا؟ بخارایی که رودکی از آن سخن می‌گوید و منقول از حکایتی است که نظامی عروضی سمرقندی، در باب نصرین احمد سامانی و سفرش به هرات و دل‌نکنندش از هرات آورده، به طوری که هم سفران وی ناگزیر می‌شوند به رودکی متوسل شوند تا به اعجاز شعر، او را به بازگشت به سوی بخارا ترغیب نماید و این شعر کارساز می‌شود:

«بوی جوی مولیان آید همی

بوی یار مهربان آید همی

ای بخارا شاد باش و شاد زی

میر زی تو شادمان آید همی...»

با این توضیح که شیفتگی بهمن بیگی به ایل قشقای و شیفتگی سران لشکر امیر نصر به بخارا از منظر عاشقانه‌ی «این سری» قابل بررسی است و در مورد مشابه از مولانا، این دلدادگی به بخارا از منظر «آن سری» است. حرکت مولانا از قشرو پسته، به مغز و معناست. او صورت را رها کرده و به تأویل روی آورده است. در جلد ششم مثنوی (ص ۱۷۸) می‌خوانیم:

بوی جانی سوی جانم می‌رسد

بوی یار مهربانم می‌رسد

ریگ آمون پیش او هم چون حریر

آب جیحون پیش او چون آبگیر

آیا بخارا، یادآور خاطرات بازگشت به دوره‌ی کودکی (نوستالوزیک) است؛ خاطراتی که مولانا از آن دوران در خراسان داشته است و این حسن نسبت به شهرهای سمرقند، قُتو، کش، مرو، ترمذ و... نمود یافته است.

پیل باید تا چو خسید او ستان

خواب بیند خطه‌ی هندوستان

خر نبیند هیچ هندوستان به خواب

خر ز هندوستان نکرده است اغتراب

(ص ۱۵۰، ج ۴)

سمرقند در حافظه‌ی تاریخی مولانا یادآور سَمَر (افسانه) و قند و شیرینی است:

در سمرقند است قند اما لیش

از بخارا یافت، وان شد مذهبش

(ص ۱۷۸، ج ۶)

و یا «کش» با زیبایی و فرح‌افزایی، ترادف دارد و شاید بازتاب اصل معروف «کل شیء یرجع الی أصله» باشد!

هر کسی کاو دور ماند از اصل خویش

باز جوید روزگار وصل خویش

از صدر جهان دو حکایت در مثنوی آمده است. یکی در دفتر سوم که موضوع مورد بحث ماست و دیگری در دفتر ششم، با این

